

## بررسی قدرت نرم در سیاست بین‌الملل با تکیه بر سیاست نرم‌افزارانه‌ی آمریکا در افغانستان

محمود باهوش فاردقی\*

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی تهران

### چکیده

قدرتِ سخت به‌عنوان یکی از اشکال اصلی و اساسی در تقویت و گسترش قدرت کشورها مطرح بوده است؛ اما در دروان جدید به‌مرور توجه بیشتری به ابعادِ نرم قدرت جلب شده است و دولت‌ها را بر آن داشته است تا در این جهت، مساعی خود را به‌کار برند؛ چراکه تقویت این بُعد از قدرت در واقع رابطه‌ی لاینفکی با سایر ابعاد قدرت داشته و دارد. از این‌رو ما در این پژوهش به‌دنبال واکاوی و تبیین چیستی و چرایی قدرت نرم هستیم که در نهایت با نگاهی به‌مورد آمریکا، از جمله سیاست‌های این کشور در افغانستان نشان دهیم، قدرت نرم و در پی آن سیاست‌های نرم‌افزارانه در کنار سایر سیاست‌های یک کشور به‌کار رفته و می‌رود؛ که این عمل با کمک روش توصیفی و تحلیلی انجام خواهد گرفت.

### کلید واژه‌ها

قدرت نرم، سیاست بین‌الملل، آمریکا، افغانستان.

\*Email: bahooshmahmood@yahoo.com

## 1- مقدمه

قدرت همواره در سیاست به‌عنوان یک کانون مورد تاکید و توجه قرار گرفته است؛ چنان‌که بی‌توجهی به این امر می‌تواند علم سیاست را زیر سوال ببرد. از این‌رو در این راستا به‌منظور واکاوی این علم، عنصر قدرت را کانون اهتمام خود قرار داده‌ایم. البته همان‌گونه که قابل مشاهده است، قدرت به پدیده‌ای متکثری تبدیل شده که مطالعه آن فقط در یک بعد ممکن نیست؛ به‌همین دلیل است که ما ابعاد نرم قدرت را مورد توجه قرار داده‌ایم. در واقع قدرت یکی از اصول اساسی سیاست، در دوران جدید و کلاسیک بوده و هست و به‌یک نقطه‌ی کانونی در روابط بین‌الملل تبدیل گشته که عدم توجه به آن به‌معنایی، نادیده گرفتن یکی از مفروضات اساسی این رشته است. اگرچه خود قدرت نیز دارای ابعاد متنوعی بوده و هست که برخی از آن در دوران جدید مطرح گردیده است؛ از جمله این مباحث مربوط به قدرت نرم است که در مقابل قدرت سخت مطرح می‌شود، از این‌رو سوال پژوهش این است که، قدرت نرم چیست و در دوران جدید چه ابزارها و کاراکترهایی به آن مربوط می‌شود؛ هرچند که در نهایت سعی می‌کنیم که برخی از مولفه‌های آن را در یک مورد خاص دنبال کنیم؛ این مورد خاص سیاست‌های نرم ایالات متحده آمریکا در افغانستان می‌باشد.

## 2- مبانی نظری

قدرت به‌عنوان یکی از مفاهیم محوری در سیاست مطرح بوده و هست (فدوی بنده قرائی؛ گرامیان، 1390: 79-77) و توجه به امور سیاسی جز با توجه به این مبحث امکان‌ناپذیر می‌باشد؛ از این‌رو در تحلیل رویدادها و مسائل بین‌المللی ناگزیر از پرداختن به آن هستیم. در تعریف معانی قدرت می‌توان چنین عنوان نمود که قدرت: 1- توانایی و قابلیت انجام کار خاص، تولید یا تخریب؛ 2- مجموعه منابع و ابزارهای اجبارآمیز و غیر اجبارآمیزی است که حکومت‌ها برای انجام فعالیت‌های خود از آنها بهره‌مندند و آنها را به‌کار می‌برند؛ 3- توانایی شخص برای وادار کردن دیگران به تسلیم در برابر خواست خود به‌هر صورتی؛ 4- توانایی یک طبقه برای تحقق منافعش در برابر طبقات دیگر و به زبان آنها که متضمن مبارزه طبقاتی است؛ 5- توانایی یک کشور برای تأثیر گذاشتن بر رفتار دیگر کشورها و یا کنترل رفتار سیاسی کشورها قدرت ناشی از دارائی‌های محسوسه مثل پایگاه صنعتی قوی، جمعیت مناسب، تکنولوژی پیچیده و منابع قابل بهره‌برداری و نیز عوامل غیر محسوسه مثل حمایت توده‌های مردم، رهبری مؤثر و سواد و فرهنگ است. در واقع قدرت می‌تواند از عوامل محسوس و غیر محسوس استفاده می‌نماید تا به اهداف خود نایل آید؛ این در حالی است که قدرت خود به‌عنوان یک ضرورت از نظر برخی مکاتب بین‌المللی هم‌چون واقع‌گرایی بوده و هست (فدوی بنده قرائی؛ گرامیان، 1390: 84-80).

## 2-1. انواع قدرت

در بررسی قدرت، قدرت را براساس عوامل مختلفی دسته‌بندی می‌کنند؛ چنان‌که می‌توان از یک‌سو قدرت را به نرم و سخت تقسیم نمود. از طرف دیگر قدرت را به انواع نظامی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، نرم و... تقسیم می‌کنند؛ البته تمامی این تقسیمات بر مبنای برخی مفروضات مثل موضوع و یا کارکرد و... انجام شده‌اند (کیوان حسینی، 1378: 11-10) و بعضاً می‌توان یک قدرت را با دیگر قدرت‌ها مرتبط یا در یک شاخه قرار داد که نمود آن در قدرت نرم وجود دارد که با سایر صورت‌های قدرت در ارتباط بوده و هست.

## 2-2. شاخص‌های قدرت سخت و جنگ سخت

قدرت سخت<sup>1</sup> مفهومی آشنا در میان نظریه‌پردازان واقع‌گرا در روابط بین‌الملل است. قدرت سخت در تعاریفی که از سوی اندیشمندان ارائه شده است، به معنای دستیابی به ظرفیت‌ها و منابعی است که با آنها می‌توان، در نتیجه و یا برون‌داد یک فرآیند نفوذ کرد. بنابراین یک کشور زمانی قوی است که دارای مؤلفه‌های زیر باشد: جمعیت بیشتر؛ اراضی وسیع‌تر؛ منابع طبیعی کلان‌تر؛ استحکام اقتصادی؛ نیروهای نظامی؛ ثبات اجتماعی (شهرام‌نیا و دیگران، 1391: 74). قدرت سخت را می‌توان از قدرت‌های غیرفرهنگی شده به حساب آورد. از آنجاکه قدرت سخت با مفهوم جنگ سخت همراه و مرتبط است از این‌رو جنگ سخت داری برخی ویژگی‌ها می‌باشد که در ذیل آمده است:

1- کشور مورد حمله، با تمام ظرفیت و امکان به مقابله بر می‌خیزد و مقاومت آغاز می‌شود؛ 2- ماهیت جنگ‌های سخت، جنگ رودررو و آمریت است (پیشگاهی فرد و دیگران، 1390: 196-195)؛ 3- در جنگ سخت، برنامه‌ریزی و هدایت را یک سازمان سلسله‌مراتبی و عمودی انجام می‌شود؛ 4- مقاومت و مقابله‌ی کشور مورد تهاجم، منجر به استمرار و طولانی‌شدن جنگ می‌شود؛ 5- هزینه‌های مالی، انسانی و معنوی بسیاری بر طرفین وارد می‌شود؛ 6- قدرت سخت برخلاف قدرت نرم جنبه‌ی خشونت‌آمیز و غیر اقلت‌گرا را بیش‌تر مورد تاکید و توجه قرار داده و جنبه‌ی سخت‌افزارانه دارد (جهان‌بین؛ امامی، 1390: 52-50).

## 3- قدرت نرم

در سال‌های اخیر و به خصوص بعد از فروپاشی شوروی، قدرت نرم و مفاهیم هم‌نشین و مرتبط با آن، مانند آسیب نرم، تهدید نرم، انقلاب نرم (رنگی)، جنگ نرم و براندازی نرم در گفتمان امنیت ملی کشورها جایگاه خاصی یافته و سرمایه‌گذاری کلانی بر روی آن انجام شده است. به‌عنوان نمونه وقوع انقلاب‌های نرم (رنگی) در کشورهایی از قبیل گرجستان، اوکراین و قرقیزستان نشان از کاربرد قدرت نرم در راستای براندازی نرم و سقوط حکومت‌های این کشورها داشته است. قدرت نرم توانایی تأثیرگذاری بر دیگران، برای کسب نتایج مطلوب از طریق جذابیت به‌جای اجبار یا تطمیع است که به‌شبهه غیر مستقیم برای کسب هدف موردنظر توجه دارد (عسگری، 1389: 66).

## 3-1. تاریخچه

پدیده قدرت از دیرباز توسط اندیشمندان مختلف و با چشم‌اندازهای گوناگونی مورد بررسی قرار گرفته است. به‌طور کلی، نظریه‌های مربوط به قدرت را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد. گروهی به تحول در ماهیت قدرت معتقدند و گروه دیگر به تحول در ابزار قدرت معتقد است که تحول اساسی در ماهیت قدرت ایجاد شده است، به‌نحوی که عامل تأثیرگذاری آن از ابتدا به انتها منتقل شده و در نتیجه، به‌جای تأکید بر ابزارهای عینی به هدایت به‌سوی هدف نهایی توجه می‌شود. گروه دوم کسانی هستند که بر این تحول غایت‌ها از لحاظ معرفت‌شناختی توجهی ندارند، بلکه صرفاً به تحول در ابزار قدرت پرداخته‌اند (فدوی بنده قرائی؛ گرامیان، 1390: 84-80)؛ از این‌رو به اعتقاد گروه اول قدرت نرم، در واقع نتیجه‌ی تغییر در ماهیت قدرت است در حالی که گروه دوم این قدرت را ابزاری جدیدی از آن، دانسته‌اند. چنان‌که جوزف نای، در سال‌های اخیر در تبیین نظریات خود، پیرامون قدرت به سه نوع قدرت اشاره می‌کند. ابتدا قدرت سخت را مورد واکاوی قرار می‌دهد که بر مبنای زور و تهدید عمل می‌کند، سپس قدرت اقتصادی را معرفی می‌کند که قلمرو آن هزینه، تطمیع

و پاداش است و در نهایت به معرفی قدرت نرم می‌پردازد که بر مبنای جاذبه عمل می‌کند و آن را قدرت برتر دنیای معاصر معرفی می‌نماید (Nye, 1990: 157-159). چنان‌که انقلاب اطلاعات، موجب تغییر در منابع و ابزار قدرت شده است. به طوری که، چه در صحنه داخلی و چه در صحنه بین‌المللی، کشورهایی که از تکنولوژی اطلاعاتی پیشرفته‌تری برخوردارند، از قدرت بالاتری نیز برخوردار خواهند بود.

### 3-3. ویژگی‌های جنگ نرم

قدرت نرم اغلب سبب مشارکت توأم با رضایت می‌شود. در یک کلام؛ قدرت نرم منابع و دارایی‌هایی است که تولید جذابیت می‌کنند (شهرام نیا و دیگران، 1391: 78). همان‌طور که قدرت سخت، جنگ سخت را به‌همرا داشت؛ قدرت نرم نیز جنگ نرم را با ویژگی‌های ذیل به‌همراه دارد:

1- جنگ نرم در پی تغییر قالب‌های ماهوی جامعه و ساختار سیاسی است؛ 2- آرام، تدریجی و زیرسطحی است (پیشگاهی فرد و دیگران، 1390: 198-196)؛ 3- جنگ نرم نمادساز است؛ 4- جنگ نرم تضادآفرین است؛ 5- جنگ نرم از ابزار روز استفاده می‌کند (سنجایی شیرازی، 1389: 124-123)؛ 6- جنگ نرم آسیب‌محور است و 7- جنگ نرم چند وجهی است (دلیرپور، 1391: 47-46).

### 3-4. اهداف قدرت نرم

قدرت نرم، در جامعه‌ی هدف به‌دنبال دستیابی به اهدافی است که از این طریق منافع گروه‌های کاربر آن را تامین یا بهینه سازد و از سوی دیگر منافع گروه‌های رقیب یا متعارض را کمینه سازد (سنجایی شیرازی، 1389: 121-120) که در ذیل به تشریح برخی از راه‌های که در قدرت نرم به این منظور به‌کار می‌رود، پرداخته شده است:

**3-4-1. ایجاد تغییر در اعتقادات و باورها:** مهم‌ترین و اصلی‌ترین هدف قدرت نرم را باید ایجاد تغییر و دگرگونی در باورها و اعتقادات جامعه‌ی هدف دانست. اعتقادات و باورها، اساس حرکت یک جامعه به‌شمار می‌آیند. هر انسانی براساس باورها و اعتقادات خود به زندگی‌اش جهت می‌دهد. بنابراین اگر کسانی بخواهند در مسیر حرکت یک ملت و جامعه خلل یا تغییری ایجاد کنند، باید به‌سراغ تغییر باورها و اعتقادات آنان بروند (عسگری، 1389: 70-65).

**3-4-2. ایجاد تغییر در افکار و اندیشه‌ها:** ایجاد تغییر در چگونگی فکر کردن و اندیشیدن و ایجاد تغییر در افکار جامعه در حوزه‌های گوناگون از اهداف جنگ نرم است و در این شیوه، رسانه‌ها و وسایل ارتباط‌جمعی جایگاه خاصی داشته و در کنار آن سایر ابزار اقناع، چون آموزش، تبلیغ، عملیات روانی و غیره کاربردهای بسیاری دارند. آنچه به مخاطب ارائه می‌شود، تصویری است که به اتکای استراتژی‌های کلی سیاست خارجی تعریف می‌شود (فدوی بنده قرائی، گرامیان، 1390: 78).

**3-4-3. ایجاد تغییر در رفتار:** رفتارهای یک جامعه، مبتنی بر اعتقادات، باورها و چگونگی فکر کردن و اندیشیدن افراد آن جامعه می‌باشد. در واقع مدل‌های رفتاری در هر جامعه‌ای، براساس نوع باورها و اعتقادات و چگونگی فکر و اندیشه در آن جامعه شکل می‌گیرد. بدیهی است که با تغییر هر نوع باور و اندیشه‌ای، مدل‌های رفتاری جدید براساس باورها و افکار جدید جایگزین مدل‌های قبلی می‌گردد.

**3-4-4. ایجاد تغییر در ساختار سیاسی:** هدف نهایی در قدرت نرم علیه یک ملت، ایجاد تغییر و دگرگونی در ساختارهای سیاسی آن جامعه و جایگزین کردن ساختارهای جدید می‌باشد (نای، 1378: 113) و در واقع اهداف ذکر شده در یک فرآیند و به‌صورت خطی دنبال می‌گردد. با ایجاد تغییر در باورها، افکار و رفتارهای یک جامعه، به‌صورت طبیعی

مدل رفتارهای حمایتی از ساختار سیاسی موجود، تغییر پیدا کرده و مدل‌های چالشی جایگزین آن می‌شود. در یک جامعه، مردم در شرایطی با نظام سیاسی خود به چالش بر می‌خیزند که دیگر آن را مشروع ندانند و از نظر آنان مسئولان سیاسی مقبولیت خود را از دست داده باشند. بنابراین مشروعیت‌زدایی و مقبولیت‌زدایی برای ایجاد بحران، ناآرامی و بی‌ثبات‌سازی در جامعه هدف، از کارویژه‌های اصلی جنگ نرم به حساب می‌آید.

### 3-5. تفاوت بین قدرت سخت و نرم

قدرت سخت و نرم با یکدیگر در ارتباط می‌باشند؛ زیرا هر دو، جنبه‌هایی از قابلیت دستیابی به هدف، به وسیله تأثیرگذاری در رفتار دیگران می‌باشند. تمایز بین آنها در ماهیت رفتار و در غیرمحسوس بودن منابع می‌باشد. قدرت فرماندهی - توانایی تغییر آنچه دیگران انجام می‌دهند - می‌تواند بر توسل به زور یا تشویق متکی باشد. قدرت متقاعد کردن - توانایی شکل‌دهی به آنچه دیگران می‌خواهند - می‌تواند بر جذابیت‌های فرهنگی یا ارزشی، و یا قابلیت نفوذ و تغییر در چپش اولویت‌های سیاسی در یک موضوع خاص به گونه‌ای که اولویت‌های دیگران به دلیل غیرواقعی به نظر رسیدن مورد توجه قرار نگیرد، متکی باشد. انواع رفتارها از صدور دستور تا متقاعد کردن به ترتیب در این طیف قرار می‌گیرند: صدور دستور، تهدید و اجبار، مشوق‌های اقتصادی، تنظیم اولویت‌ها، جاذبه خالص و متقاعد کردن (کیوان حسینی، 1378: 15-10).

جوزف نای در تعریف قدرت نرم و تفاوت آن با قدرت سخت این گونه می‌گوید: «همه ما با قدرت سخت آشنا هستیم. ما می‌دانیم که نیروی نظامی و اقتصادی ممکن است باعث شود؛ دیگران مواضع خود را تغییر دهند. قدرت سخت می‌تواند بر پاداش (هویج) و یا تهدید (چماق) متکی باشد. اما گاهی اوقات شما می‌توانید بدون استفاده از تهدید یا پاداشی محسوس به نتایج مورد نظرتان دست یابید. راه غیرمستقیم به دست آوردن خواسته‌هایتان را «وجه دوم قدرت» می‌نامند. ممکن است که یک کشور به نتایج مورد نظرش در امور سیاسی جهان دست پیدا کند، فقط بدین دلیل که کشورهای دیگر، ارزش‌هایش را تحسین می‌کنند. آن کشور را الگوی خود قرار می‌دهند و یا آرزوی رسیدن به آن سطح از رفاه و آزاداندیشی را دارند و بدین دلایل خواهان پیروی از آن کشور هستند. در قدرت نرم - اینکه دیگران را ترغیب کنیم که همان چیزهایی را بخواهند که ما می‌خواهیم - مردم بیش از آنکه مجبور به انجام کاری شوند، به همکاری گرفته می‌شوند (Nye, 1990: 158-160).

### 4- تأثیر توان نظامی در قدرت نرم

باتوجه به اینکه بسیاری از کشورها در بالا بردن توان نظامی خود تلاش می‌کنند؛ این سوال مطرح می‌شود که آیا توان نظامی کشورها باعث افزایش قدرت نرم می‌شود؟ در پاسخ باید گفت: اصولاً داشتن تجهیزات و امکانات نظامی نمی‌تواند قدرت تعیین‌کننده باشد. جوزف نای، با اشاره به همین قدرت و با مقایسه با قدرت سخت می‌گوید: «به هیچ‌وجه قدرت نظامی باعث افزایش قدرت نرم نمی‌شود و قدرت نرم به قدرت سخت وابسته نیست. به‌رغم سوال تمسخرآمیز استالین مبنی بر اینکه پاپ چه تعداد لشکر دارد؟ باید گفت که قدرت نرم عنصری اساسی می‌باشد. زمانی اتحاد جماهیر شوروی میزان قابل توجهی قدرت نرم داشت، اما پس از تجاوز به لهستان و چکسلواکی اغلب آن را از دست داد. حتی باوجود اینکه منابع سخت نظامی و اقتصادی شوروی در حال رشد بود؛ اما قدرت نرم آن کشور کاهش پیدا کرد. در واقع به دلیل سیاست‌های بی‌رحمانه‌ای که اتحاد جماهیر شوروی در پیش گرفته بود؛ قدرت سخت آن کشور حتی باعث کاهش قدرت نرمش نیز شده بود. این در حالی است که استفاده از قدرت سایبری برای تأثیرگذاری برای سایر کشور که مشخص‌کننده قدرت نرم است به‌عصری اصلی و مهم بدل شده است که انکار آن سخت‌تر از گذشته به نظر می‌رسد (Nye, 2010: 3).

## 5- رابطه‌ای بین قدرت نرم و دیپلماسی عمومی

دیپلماسی عمومی، یعنی تلاش برای ارتباط با عموم مردم و نه تنها حکومت‌ها. بنابراین هنگامی که دیپلماسی عمومی تاثیرگذار باشد می‌تواند به شکل‌گیری قدرت نرم بیانجامد. به بیان دیگر اگر دیپلماسی عمومی چه از طریق پخش برنامه‌های رادیو تلویزیونی، چه از طریق مبادلات فرهنگی و یا طرق دیگر بتواند در بین دیگر ملل جهان جذابیت ایجاد کند، می‌تواند در شکل‌گیری قدرت نرم در درون کشور مبدأ بسیار موثر باشد؛ اما برخی تلاش‌های مربوط به دیپلماسی عمومی، الزاماً به شکل‌گیری قدرت نرم نمی‌انجامد؛ برای مثال، زمانی که این تلاش‌ها در کشور مقصد تبلیغات تلقی شود (Melissen, 2003: 10-12)؛ بنابراین هر تلاشی در عرصه دیپلماسی عمومی لزوماً به تولید قدرت نرم منتهی نخواهد شد. باید متوجه بود که، تأکید اصلی جوزف نای بر قدرت نرم است؛ که در بررسی آن به دیپلماسی عمومی و دیپلماسی فرهنگی توجه دارد و آن‌ها را ابزارهای اصلی قدرت نرم می‌داند.

## 6- منابع قدرت نرم

منابع قدرت نرم چیست؟ و این قدرت از چه ناحیه و مسیری به دست می‌آید و یک کشور صاحب قدرت نرم چگونه به کشور ضعیف مسلط می‌شود؟ در پاسخ باید گفت منابع قدرت نرم در یک کشور می‌تواند از سه منبع (اصولی) پدید آید: فرهنگ (آن بخش‌هایی که برای دیگران دارای جذابیت است)؛ ارزش‌های سیاسی (در مواردی که در داخل و خارج کشور مورد توجه باشند)؛ و حتی سیاست خارجی (در صورتی که قانونی و مسئولانه به نظر برسند) که این سه در بحث بعدی تحت عنوان فرهنگ توضیح داده شده است؛ چراکه هر سه از این عامل تاثیر می‌پذیرند. موازیک قدرت به معنای از بین رفتن سلسله مراتب قدرت، چه در سیاست و چه در اقتصاد، می‌باشد. در دوران مدرن تمرکز قدرت، موجب پدید آمدن سلسله مراتب قدرت و نظام عریض و طویل دیوانسالاری شد. در حالی که موازیک قدرت در درون کنونی باعث پراکندگی قدرت گردیده است؛ از این رو منابع قدرت گسترش شده است (فدوی بنده قرانی؛ گرامیان، 1390: 90). همان‌گونه که بیان شد؛ یکی از منابع قدرت نرم فرهنگ است. فرهنگ به لحاظ تأثیرگذاری در حوزه‌های مختلف اجتماعی می‌تواند، رفتار بخش‌های مختلف اجتماع را تحت تأثیر قرار دهد و جامعه را به گروه‌های متعدد در اجتماع تقسیم و هر کدام را دارای فرهنگ خاص خود کند. رفتار و سبک زندگی آحاد جامعه می‌تواند براساس فرهنگ پذیرفته شده و مقبول اجتماعی تنظیم گردد. در جنگ نرم یا جنگ فرهنگی، دشمن سعی دارد با تحمیل فرهنگ خود مردم را به عنوان بردگان فرهنگی به استخدام خود درآورد و با پیروی کردن از شاخص‌های فرهنگی خود، رفتارهای خودساخته خود را به جامعه وارد نماید تا از این طریق به استعمار آنها بپردازد. به گونه‌ای که افراد فریب خورده جامعه، بدون آنکه خود بدانند کاری را می‌کنند که دشمن علاقمند به انجام آن می‌باشد (عسگری، 1389: 66-65).

## 7- ابزارهای جنگ نرم و راه کارهای مقابله با آن

تصور وقوع جنگ نرم و صورت انجام آن، بدون شناخت ابزارهای مورد کاربرد در اجرای آن ممکن نیست. به عبارت دیگر، جنگ نرم، ابزارها و الزامات کاربردی‌ای دارد که امکان وقوع آن را ممکن می‌سازد. اساساً همین ابزارهاست که یکی از وجوه برجسته و نقطه تمایز آن با جنگ سخت با همان معنای متعارف از جنگ است. اگر بخواهیم به مهم‌ترین ابزار قابل کاربرد در جنگ نرم اشاره کنیم، بی‌گمان رسانه‌ها، اعم از مجازی و واقعی (مطبوعات و مجلات، خبرگزاری‌ها، رادیو، تلویزیون، ماهواره و اینترنت) مهم‌ترین شاخص و ابزار قابل استفاده در جنگ نرم است (عسگری، 1389: 66-63).

**1-7 رادیو:** جمله قدیم‌ترین رسانه‌ها با قابلیت پخش و انتشار از ورای مرزها و با گستره وسیع از مخاطبان است که در صد سال گذشته، نقش مهمی در شکل‌دهی به افکار عمومی و تقابل رسانه‌های میان کشورها، گروه‌ها و جمعیت‌ها داشته است. فعالیت رادیو آزادی در زمان جنگ سرد که بر ضد بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی فعالیت می‌کرد، یکی از گسترده‌ترین و مهم‌ترین ابزارهای رسانه‌ای بود که اهداف تبلیغاتی ایالات متحده را در خدمت جنگ نرم پیش می‌برد؛ به طوری که برخی از صاحب‌نظران از تأثیر جدی آن بر فروپاشی شوروی نام برده‌اند.

**2-7. تلویزیون:** امروزه برنامه‌های تلویزیون ملی هر کشور، به دلیل جذابیت‌های ویژه تصویری، به یکی از پرمخاطب‌ترین رسانه‌های جدید، تبدیل شده است. امکان پخش برنامه‌های متنوع با قابلیت‌های جلب‌کننده، این رسانه‌ها را به ابزار مهمی در جذب مخاطب و به تبع آن، جهت‌دهی به افکار عمومی تبدیل کرده است تا جایی که «با ظهور شبکه جدید و نیز آغاز به کار شبکه‌های عمومی متعدد در دیگر نقاط جهان، اشتباهی بی‌پایان برای ارائه اخبار تلویزیونی، روزبه‌روز مقیاس جهانی‌تری پیدا می‌کند. گسترش شبکه‌های تلویزیونی، به کشورهای قدرتمند کمک کرد تا از آن در راستای اهداف خویش در عرصه بین‌المللی استفاده کنند (افتخاری، 1377: 195-192).

**3-7. ماهواره:** با گسترش روزافزون فناوری و توسعه ارتباطات، ماهواره‌ها به بخش عمده‌ای در تحکیم و توسعه زیربناها و ساختارهای ارتباطات و اطلاعات تبدیل شده‌اند. از این‌رو، اگر گفته می‌شود، قرن بیست‌ویکم، قرن ماهواره‌هاست، بی‌مبنا نیست؛ چراکه امکانات و قابلیت‌های گسترده این فناوری، آن‌را به عامل عمده‌ای برای دگرگونی در زندگی اجتماعی تبدیل کرده است. اهمیت ماهواره‌ها در تغییر و تحولات اجتماعی به‌گونه‌ای است که کاربرد ماهواره‌ها در جنگ نرم، به عاملی مهم در سرعت بخشیدن به تحقق اهداف تبدیل شده است؛ به طوری که یکی از بزرگ‌ترین منابع و ابزارهای جنگ نرم، توانایی در بهره‌گیری از شبکه‌های ماهواره‌ای است که به وسیله آن بتوان افکار عمومی و فرهنگ عمومی را دستخوش تغییر در نگرش‌ها، باورها و رفتارها کرد. ماهواره نیز یکی از ابزارهای جنگ نرم است. وظیفه دولت در این باره، ساخت ماهواره‌های جدید و پیشرفت در بخش فناوری هوا و فضاست. در حال حاضر، قدرت‌های بزرگ با در دست گرفتن بخش عمده فضا و فرستادن انواع ماهواره‌ها به آسمان، تسلط بسیار زیادی بر اطلاعات و فناوری‌های مدرن و در نتیجه، فرهنگ دیگر کشورها دارند؛ در واقع امروز ارتباطات از نقش عمده‌ای در زندگی بشر برخوردار است. به‌گونه‌ای که برخی از متفکران این عصر را عصر ارتباطات نام نهاده‌اند. عصر ارتباطات دنیا را به صورت یک مجموعه نزدیک به هم، فشرده و قابل دسترسی در آورده است (فدوی بنده قرائی؛ گرامیان، 1390: 93).

**4-7. اینترنت:** امروزه اینترنت به یکی از گسترده‌ترین و پراگنده‌ترین رسانه‌های ارتباطی تبدیل شده است. رسانه‌ای که هم نوشتاری است، هم گفتاری و هم به واسطه آن می‌توان آموزش دید و هم اخبار و اطلاعات متنوعی در آن یافت. از این‌رو، در مباحث جنگ نرم، بهره‌گیری از فضای سایبری و مجازی، عنصری مهم و اثرگذار است. همان‌گونه که گفتیم، ابزارهای جنگ نرم متنوع و متعدد است و هر کدام قابلیت‌های ویژه‌ای دارد، که امکان متناسب با ظرفیت خود را برای بهره‌گیری در جنگ نرم در اختیار عاملان آن قرار می‌دهد. اما در مباحث جنگ نرم، دو رسانه به نسبت جدیدتر و در عین حال، گسترده‌تر و با قابلیت‌های بیشتر، یعنی اینترنت و ماهواره اهمیت بیشتری دارند؛ چراکه قدرت در نوردیدن مرزها و عبور از بسیاری از موانع و خیل گسترده و سطوح گوناگون مخاطبان و امکان ارائه برنامه‌های جذاب و متنوع به‌علاوه قابلیت‌های دیگر (از قبل انتقال اطلاعات)، آنها را به مهم‌ترین ابزار در خدمت برای قائلان و عاملان جنگ نرم تبدیل کرده است (Nye, 2010: 1). این ابزارها می‌توانند با برنامه‌های متنوع و جذاب خود، انسجام نظام اجتماعی و هویت ملی یک کشور را از بین برند (افتخاری، 1377: 195-190).

**5-7. آموزش، زبان، ترجمه و انتشار کتاب یا مقالات:** آموزش به‌سبب غربی یکی از روش‌های نفوذ در کشورهای جهان سوم بوده است (شفیعی سروستانی، 1372: 72)؛ یکی از کارکردهای پنهان این برنامه‌های آموزشی که در ظاهر به‌منظور پیشرفت علمی در این کشورها اجرا شده، زمینه‌سازی برای پذیرش فرهنگ بیگانه و برتر جلوه‌دادن آن بوده است (قائم مقامی، 1356: 237-244)؛ البته انتشار کتاب بدون در نظر گرفتن تطابق آن با فرهنگ بومی و بدون توجه به پیامدهای منفی پنهان برخی از کتاب‌ها، می‌تواند در تقویت یک فرهنگی مؤثر باشد.

البته طیف این ابزار بسیار زیاد بوده است و می‌توان ابزار یا روش‌های متعددی برای تقویت قدرت نرم و تاثیرگذاری بر دیگران و یا کاهش قدرت نرم دیگری و مقابله با آنها استفاده شود که در بالا تنها ما به ذکر برخی از آنها پرداختیم؛

چنان که علاوه بر اهداف فوق؛ گفتمان سازی، مرجع سازی، تغییر الگوی مصرف رسانه‌ای، نخبه‌سازی مصنوعی و سلطه اطلاعاتی از مهم‌ترین و راهبردی‌ترین اهداف میان برد و واسطه‌ای قدرت نرم می‌باشد؛ که بسته به مراحل اجرای نقشه راه تدوین شده و استراتژی‌های مقابله‌ای، به مرحله اجرا در خواهند آمد تا به اهداف از پیش طراحی شده دست یابد.

## 8- قدرت نرم آمریکا و اقدامات نرم‌افزارانه در افغانستان

### 8-1. چارچوب اثرگذاری قدرت نرم آمریکا

کمیسیون مشورتی دیپلماسی عمومی آمریکا یک گروه دوحزبی است که در سال 1948 از سوی کنگره آمریکا تاسیس شد و وظیفه آن، طراحی، تدوین و پیشنهاد سیاست‌ها و برنامه‌های موردنیاز دستگاه‌های دولتی آمریکا در حوزه دیپلماسی عمومی و افزایش اثربخشی سیاست‌های مورد استفاده آنها در این حوزه است. در ابتدای سال 2013 وظیفه دیگری به کمیسیون مشورتی دیپلماسی عمومی آمریکا محول شد و این کمیسیون موظف شد گزارش سالانه جامعی درباره فعالیت‌های دیپلماسی عمومی و اطلاع‌رسانی بین‌المللی تهیه کند.

کمیسیون مشورتی دیپلماسی عمومی آمریکا همچنین مکلف شده که ارزیابی کاملی از میزان اثربخشی فعالیت‌های دیپلماسی عمومی و اقدامات رسانه‌ای آمریکا تهیه کند. در این گزارش، به بررسی میزان اثرگذاری فعالیت‌های دیپلماسی عمومی وزارت خارجه آمریکا و همچنین شورای مدیران رسانه‌ای آمریکا پرداخته شده و توصیه‌هایی برای ارتقاء فعالیت‌های این دو دستگاه اصلی ایالات متحده در حوزه جنگ نرم، ارائه شده است. این گزارش بر مبنای مطالعه 6 ماهه حدود 100 سند تحقیقی و بازرسی وزارت خارجه و شورای مدیران رسانه‌ای آمریکا و همین‌طور ده‌ها مصاحبه با مسئولان ذی‌ربط تهیه شده است. کمیسیون مشورتی دیپلماسی عمومی آمریکا در پایان این تحقیقات مفصل، 5 توصیه راهبردی برای اصلاح فعالیت‌های دیپلماسی عمومی و تقویت قدرت نرم آمریکا ارائه کرده است که عبارت‌اند از: 1- افزایش توجه مسئولان وزارت خارجه آمریکا به اهمیت تحقیقات در حوزه دیپلماسی عمومی (ایزدی؛ متین جاوید، 1392: 47-48)؛ 2- کنار زدن فرهنگ پرهیز از ریسک در سطح وزارت خارجه و شورای مدیران رسانه‌ای که می‌تواند تاثیر منفی بر اثرگذاری تحقیقات و ارزیابی‌ها به بهبود فعالیت‌ها داشته باشد (چراکه برخی معتقدند که قدرت نرم آمریکا در حال نزول است و از این رو آمریکا باید به این مهم توجه موسعی داشته باشد) (دلریپور، 1391: 53-54)؛ 3- اتخاذ رهیافت‌های راهبردی یکپارچه‌تر برای توسعه و ارتقاء فعالیت‌های دیپلماسی عمومی و اقدامات رسانه‌ای بین‌المللی؛ 4- ارتقاء آموزش در سطوح برنامه‌ریزی استراتژیک شامل تحقیقات و ارزیابی‌ها؛ 5- افزایش اعتبار و نیروی انسانی مورد نیاز نهادهایی که اقدام به ارزیابی و ارائه پیشنهادات برای ارتقاء برنامه‌ها و فعالیت‌های دیپلماسی عمومی می‌کنند (ایزدی؛ متین جاوید، 1392: 47-48).

### 8-2. قدرت نرم ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه و از جمله افغانستان

دولت بوش در پی رویدادهای 11 سپتامبر، با این باور که اقدامات پیشین این کشور برای فراهم آوردن یک سیستم امنیتی در خاورمیانه با شکست روبه‌رو شده است، به کاربرد زور در منطقه از نظر امنیتی برتری بخشید. با وجود این، در مواجهه با چالش‌هایی که طی مبارزه با تروریسم، به‌ویژه در منطقه‌ی خاورمیانه برای نومحافظه‌کاران آمریکایی ایجاد شده بود، موضوع استفاده از مؤلفه‌های قدرت نرم‌افزاری ایالات متحده و دیپلماسی عمومی به تفصیل مورد بحث قرار گرفت. در واقع تبیین موضوع قدرت نرم از سوی محافل علمی و سیاسی ایالات متحده در دوره‌های جدید را باید پاسخی به تهدیدها و خطرهای امنیتی آمریکا در حوزه‌های جغرافیایی مختلف از جمله خاورمیانه دانست.

تنها پس از سپتامبر 2001 بود که آمریکایی‌ها دوباره به اهمیت سرمایه‌گذاری در قدرت نرم پی بردند. در گذشته و به دلیل ماهیت استبدادی کشورهای منطقه و فقدان نقش مردم در کشورهای خود، آمریکا توجه چندانی به اهمیت افکار عمومی مردم نسبت به سیاست‌های خود نداشت و تنها از طریق همکاری با متحدان خود، سیاست‌هایش را پیش می‌برد. حادثه



11 سپتامبر نشان از تغییر عمده‌ای داشت که در زمینه‌ی امنیت، قدرت و تهدید به‌وجود آمده بود. امنیت آمریکا از طرف گروه‌های غیردولتی به‌چالش کشیده شده بود. این گروه‌ها از قدرت سخت‌چندانی برخوردار نبودند، اما توانسته بودند با ایدئولوژی خاص خود، گروهی از جوانان را جذب و از آنها علیه منافع تنها ابرقدرت جهان استفاده کنند. در نظر تحلیلگران، پافشاری کابینه کلینتون بر مقوله‌های «پیشبرد دموکراسی» و «ارتقای سطح تقید جهانی به حقوق بشر»، استراتژی محوری دولت ایالات متحده در مقطع زمانی بعد از جنگ سرد تلقی می‌شود (کیوان حسینی، 1383: 218).

واکنش آمریکا به این اقدامات به‌کارگیری قدرت سخت و حمله‌ی نظامی به کشورهای افغانستان و عراق بود؛ اما این استراتژی نه‌تنها موفقیتی به‌دنبال نداشت، بلکه موجب تخریب وجهه‌ی آمریکا در جهان و به‌خصوص در جهان اسلام و عرب شد. بنابراین آمریکا استراتژی خود را تغییر داد و درصدد به‌کارگیری قدرت نرم در سیاست خارجی خود برای مبارزه با تهدیدهای موجود در این عرصه برآمد. به این ترتیب، قدرت نرم برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی مردم منطقه از سوی آمریکا به‌کار گرفته می‌شود تا افکار و نگرش‌های ملل منطقه را تغییر دهد و آنها را با سیاست‌های آمریکا در منطقه همراه کند. در واقع آمریکا به‌خوبی پی برده که اگر نتواند افکار عمومی را با خود همراه سازد، قادر نخواهد بود به اهداف سیاست خارجی خود دست یابد و حوادث مذکور نیز خود نشان از محدودیت موجود در توانایی این کشور داشت (کالاها، 1387: 242-243).

قدرت نرم آمریکا دارای شاخص‌های است که عبارتند از:

**1- برتری نسبی:** یکی از این ویژگی‌ها برتری نسبی یا حفظ هژمونی است؛ چنان‌که یکی از ابعاد اساسی قدرت هژمون، برتری نسبی آن در برابر سایر بازیگران بین‌المللی است. این برتری باید در عرصه‌های اقتصادی، نظامی، فرهنگی، ایدئولوژیک، اجتماعی و سیاسی ملموس و مشخص باشد و این توانایی‌ها در تقویت جنبه‌های نرم قدرت این کشور موثر است (کالاها، 1387: 62-60). چنان‌که سایر قدرت‌های بین‌المللی نیز با تقویت قدرت خود در این ابعاد سعی در چالش طلبی نرم آمریکا داشته و دارند.

**2- قدرت داخلی پشتیبان اعمال قدرت خارجی:** قدرت هژمون برای ایجاد نظام جهانی، معماری سیستم، حفظ و توسعه امپراطوری خود به‌منافع خارجی و توانایی‌های قابل اعتماد و نمایش در عرصه بین‌المللی نیاز دارد. ولی این بخش از قدرت تا توسط قدرت داخلی و قدرت نرم پشتیبانی نشود، کشور را قادر به استقرار نظام مطلوب نخواهد کرد (امینیان، 1381: 848).

**3- قدرت ساختاری و نهادینه شده:** قدرت هژمون آمریکا علاوه بر برتری نسبی، به‌توانایی و اراده ایجاد قوانین، هنجارها و روش‌های عملیاتی در ابعاد مختلف سیستم بین‌الملل نیز نیاز دارد و دیگران نیز باید این برتری را به‌رسمیت بشناسند و این برتری باید در چارچوب نهادها و ساختارها با هنجارها و قوانین مصوب منعکس گردد. این قدرت ساختاری توان تعیین شرایطی برای قدرت نرم این کشور را فراهم می‌سازد که براساس آن، نیازهای خود را برآورده می‌کند و منافع خود را پی می‌گیرد. توان ایجاد و حفظ رژیم‌های همکاری و کنترل بی‌ثباتی جزو لاینفک این قدرت هژمون است (امینیان، 1381: 849). درواقع دوران جدید ضروت توجه به‌قدرت نرم و دنبال کردن منافع کشوری هم‌چون آمریکا از طریق نهادها و ساختار به‌منظور حفظ مشروعیت آن همواره مورد توجه بوده است؛ چراکه مثلاً در حمله به افغانستان ضرورت همراه ساختن افکار بین‌الملل و توجه به ابعاد غیر نظامی می‌تواند نمودی از توجه ظریف به‌قدرت نرم باشد (امینیان؛ کریمی قهرودی، 1391: 72-70).

بنابراین، اگرچه ایالات متحده به‌دلیل برتری در زمینه‌های یاد شده و همچنین رهبری تکنولوژیک، نیروی فزاینده نظامی و اقتصادی، قدرت ملایم و ایفای نقش به‌عنوان مرکز ثقل ارتباطات بین‌المللی ابرقدرت قرن بیست‌ویکم به‌شمار می‌رود و برای ارائه این برتری و هژمونی تلاش می‌کند (نای، 1382: 11). نویسندگان لیبرال که بر جنبه‌های نرم قدرت تأکید دارند، معتقدند که حتی جهان تک‌قطبی بعد از جنگ سرد که آمریکا با قدرت خود، نظام بین‌الملل را به‌طور یک‌جانبه‌گرایانه شکل داده، به‌وسیله نیروهای جهانی شدن و وابستگی متقابل محدود شده است و به‌رغم برتری در

زمینه‌های اقتصادی، نظامی و تکنولوژیکی، بدون همکاری با قدرت‌های عمده نمی‌توانند مسائل امنیتی جهان را حل کنند. آنها معتقدند که اقدامات یک‌جانبه‌گرایانه نظامی آمریکا، به تضعیف جنبه‌های نرم قدرت که شامل جاذبه فرهنگ و ارزش‌هایی آمریکایی، خوش‌خیم بودن هژمونی آمریکا و مشروعیت‌بخشی اقدامات آمریکا می‌باشد، کمک می‌کند؛ وقتی جامعه و فرهنگ هژمون جذاب باشد، احساس تهدید و لزوم برابری کردن با آن کاهش می‌یابد و آن‌را به یک هژمون دموکراتیک تبدیل می‌کند که از یک طرف به قدرت معنوی آمریکا کمک می‌کند و از طرف دیگر محدودیت‌هایی را بر قدرت هژمون تحمیل می‌نماید (نای، 1382: 18).

### 8-3. راهکارهای کنترل قدرت نرم توسط آمریکا

تحولات شگرف محیط بین‌الملل طی دهه‌های اخیر سبب بروز دگرگونی عمیقی در شیوه‌های اعمال قدرت میان بازیگران شده است. به گونه‌ای که ظرف جهان کنونی برای کاربرد ابزارهای سخت‌افزاری قدرت در مقیاس وسیع مضیق گشته و جهانیان، دیگر شعله‌ور نمودن پیایی آتش جنگ‌های خونین را هم‌چون گذشته بر نمی‌تابند. لذا کاربرد قدرت نرم از جنبه‌های گوناگون بر قدرت سخت، چربش و برتری یافته است؛ تا آنجاکه حتی ابرقدرت جهانی را نیز از توجه جدی به شیوه‌های نوین تحمیل اراده در عصر ارتباطات و اطلاعات نظیر فرهنگ، گریزی نیست (شهرام نیا و دیگران، 1391: 73)؛ از این‌رو آمریکا به‌عنوان یک ابرقدرت در عرصه بین‌الملل بعد از جنگ سرد در صدد برآمده است تا از راه‌های ذیل کنترل خود را بر قدرت نرم در عرصه‌ی جهانی بگستراند که این راه‌ها عبارتند از: 1- داشتن کانال‌های چندگانه ارتباطی داخلی و خارجی؛ 2- نزدیک کردن سنت‌ها و ایده‌های فرهنگی اجتماعی و سیاسی بر نرم‌های جهانی؛ 3- حرکتی آرام، پراکنده و مداوم در جهت تسخیر افکار عمومی به‌توسط رسانه‌های همراه و همگام با مردم (نه رسانه‌ای که قصد مدیریت افکار را داشته باشد) و بهره‌گیری از دیپلماسی عمومی (سجادپور، زاده‌علی، 1391: 88)؛ 4- ایجاد گفت‌وگوهای خبری رسانه‌ای در خارج و داخل به زبان‌های مختلف؛ 5- پذیرش اینکه دیگر مردم مجبور به استفاده از رسانه‌های داخل نیستند و طراحی برنامه‌هایی که بتواند از مشارکت مردم در امور بالاتری استفاده نمود؛ 6- اعتماد به مردم حتی در صورت بیان انتقادهای تند؛ 7- توجه به طراحی و انعکاس برنامه‌هایی که تفکر جهانی‌شدن از محلی شدن را منعکس کند (جهانی شدن برنامه‌ها) (باید از پنجره خارج به‌داخل نگریست نه از پنجره داخل به‌خارج)؛ 8- توجه به‌وجود تنوع آراء در داخل و انعکاس آن به‌خارج (دیگر اینکه همه جامعه یکسان فکر کنند به پایان رسیده) وجود تنوع فکری و تکرر آراء حتی در مخالفت با حکومت نقطه قوت محسوب می‌شود.

### 9- نرم‌افزارگرایی آمریکا در افغانستان

آمریکا حمله به افغانستان را با هدف‌هایی هم‌چون مبارزه با طالبان و القاعده، ایجاد ثبات و تقویت امنیت و صلح، دولت-ملت‌سازی، توجیه نمود. منظور از اقدامات لیبرال و نرم آمریکا، اتخاذ تدابیری بود که برای تقویت موقعیت دولت در افغانستان ضروری بود. رهبران آمریکا سعی داشتند با تبدیل کردن افغانستان به خط اول مواجهه با تروریسم در کنار سرکوبی نظامی القاعده و دستگیری رهبران آن، از طریق انجام طیف گسترده‌ای از اقدامات غیرنظامی، زمینه‌ی لازم برای دولت‌سازی دوباره و تقویت قدرت نرم خود در این سرزمین به انجام رسانده و در نهایت شرایط موردنیاز برای شکل‌گیری دولتی دموکراتیک در کشور را فراهم آورند (خلیلی، باهوش فاردقی، 1393: 44-42) که در واقع این اقدامات در راستای جبران شکنندگی سیاست‌های نظامی این کشور صورت گرفت (دلیرپور، 1391: 54-53)؛ از سوی مدیریت بحران با استفاده از ابزارهای نرم و لیبرال در دوران بعد از حمله‌ی به افغانستان بیش‌تر مورد توجه قرار گرفت؛ چراکه بعد از 11 سپتامبر، جنگ به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهایی بود که آمریکا به‌منظور حذف القاعده و حامیان آنان استفاده نمود. این در صورتی است که ابزار نظامی برای آمریکا به‌عنوان یک ابرقدرت تنها ابزار کنترل و مهار بحران در این منطقه نبود (Brecher, 1993: 37) و اتکای صرف بر قدرت نظامی و عدم کاربرد قدرت نرم در افغانستان، این کشور را در دست‌یابی به اهدافش دچار مشکل خواهد ساخت که در ذیل به برخی از اقدامات آمریکا اشاره می‌نماییم:

**9-1. سیاست‌های نرم‌افزارانه‌ی اقتصادی:** افغانستان محور منازعه‌ی غرب و تروریسم بود که از شرایط بد اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی رنج می‌برد (نجفی‌آبادی، 1390: 47). هدف آمریکا از تقویت شاخص‌های مرتبط با زندگی عموم افغان‌ها، ایجاد نهادهای حکومتی معتدل و دموکراتیک و رهبران قابل اعتماد بوده است. از جمله مهم‌ترین اقدامات آمریکا می‌توان به فعالیت در عرصه‌ی اقتصادی اشاره کرد؛ در جایی که زیربناهای گوناگون آن در دوران اشغال شوروی و جنگ داخلی به‌طور کلی و به‌شدت آسیب دیده بود؛ مانند اینکه امید به زندگی به 40 سال رسیده بود. اقداماتی مانند پی‌گیری‌های گسترده برای برگزاری کنفرانس‌های بین‌المللی در جلب کمک‌های اقتصادی در جهت بازسازی در دوران بوش و اوباما از جمله نشست‌های توکیو (2002) برلین (2004)، لندن (2006) و هلند (2009) (تمنا، 1387: 169)، جزو آن دسته از کنش‌هایی بود که دولت‌سازی عمودی در افغانستان را پشتوانه‌دار می‌ساخت.

آمریکا در روند بازسازی افغانستان از بزرگ‌ترین کمک‌کنندگان به بازسازی افغانستان بود که رقم آن در سال‌های 2001 تا 2008 به بیش از هفت میلیارد دلار رسید (باقری، 1389: 37-30). با سقوط طالبان در نوامبر 2001، اقتصاد افغانستان پس از سال‌ها رکود رو به بهبودی نهاد. با گردهمایی رهبران بزرگ افغانستان در دسامبر 2001، در بن، که منجر به توافق‌نامه‌ی بن و تشکیل دولت جدید در افغانستان گردید تلاش‌های بین‌المللی برای بازسازی افغانستان شروع شد و منجر به تشکیل کنفرانس توکیو در ژانویه‌ی 2002 گردید. در اجلاس توکیو که با شرکت بیش از 60 کشور کمک‌دهنده به منظور بازسازی افغانستان تشکیل شد و امضای توافق‌نامه‌ی بن در اواخر سال 2001 افغانستان را وارد برهه‌ی جدیدی از تاریخ خود گرداند.

**9-2. سیاست‌های نرم‌افزارانه‌ی سیاسی:** چنین تصور شده است که، دموکراسی شیوه‌ای مناسب برای ایجاد یک زندگی همراه با صلح و تسامح در بین گروه‌های متمایز می‌باشد؛ به‌ویژه، در کشورهایی با ناهمگونی‌های گوناگون جامعه‌شناختی، نهادهای دموکراتیک مهم‌ترین حلقه‌ی اتصال پروسه دموکراسی‌سازی در یک کشور است (هادیان، 1388: 37-49). در میان جوامع مختلف، به‌لحاظ نژادی، قومی و فرهنگی، شاید بتوان افغانستان را به‌عنوان یک مورد منحصر به‌فرد دانست که برطرف کردن شکاف‌های فرهنگی و نژادی در آن، اغلب مشکل است. نکته‌ی مهم این است که در پی تهاجم نیروهای ائتلاف به‌رهبری آمریکا به این سرزمین و آغاز کوشش‌ها در جهت ایجاد و تقویت فرایند ملت-دولت‌سازی، اختلافات پیش‌گفته، افزایش یافت.

سیاست‌مداران آمریکا در مسیر گسترش دموکراسی به افغانستان طرح خاصی به‌نام «دموکراسی قبیله‌ای» را در دستور کار خود قرار داده‌اند و به‌جای تأکید بر احزاب سیاسی در روند انتخابات و رقابت سیاسی، بر رقابت «لوی جرگه‌ها» تأکید می‌کنند که به‌نوعی به‌تقویت دموکراسی در قالب قبیله می‌انجامد (متقی، 1382: 57-52). حمایت آمریکا از حرکت از دموکراسی به‌سمت دموکراسی جرگه‌ای، سبب شده است که فضای سیاسی افغانستان به‌سمت نوعی تجربه‌ی حداقلی از دموکراسی که در آن قبایل جای احزاب را می‌گیرند، پیش برود. این امور سبب شده است که برخلاف، اهداف اولیه‌ی آمریکا، به‌جای ایجاد نهادهای دموکراتیک که با انسجام اجتماعی زمینه را برای پیشرفت و حرکت به‌سوی اهداف ملی آماده سازد، اهداف قبیله‌ای جایگزین و بر تنش‌های قومی افزوده شود؛ یعنی، تلاش‌های موجود به‌جای ایجاد و تداوم صلح، عرصه‌ی داخلی را آماده‌ی تعارض نموده است. دموکراتیزه‌شدن می‌تواند نقشی روبه‌جلو را در صحنه‌ی سیاسی افغانستان ایفا کند؛ نقشی که منجر به تسهیل ایجاد چارچوبی نهادین برای ثبات و مشروعیت حکومت افغانستان شود و بتواند نیروهای گریز از مرکز را کنترل کند که نتیجه‌ی آن ثبات در تمامی کشور خواهد بود که در برهه‌ی طولانی در تاریخ این کشور حکم فرما بوده‌اند (رهنمد، 1392: 134-130).

ایالات متحده از روند انتخابات و همچنین نهادینه‌سازی قانون و تغییر در ساختار سنتی و قبیله‌ای قدرت در افغانستان پشتیبانی کرد و کوشش‌هایی را هم انجام داد: ارائه‌ی امکانات برای برگزاری لویه‌جرگه‌ی اضطراری و لویه‌جرگه‌ی تصویب قانون اساسی در سال 2003 و 2004 از طریق حمایت تدرکاتی و کمک به کمیسیون تدوین قانون اساسی افغانستان؛ حمایت از انتخابات ریاست‌جمهوری در 2004 و انتخابات پارلمانی در 2005 از طریق ثبت‌نام و ارائه‌ی تعلیمات به رأی‌دهندگان، ارائه‌ی خدمات لجستیک و امنیتی در غرفه‌های رأی‌گیری و سپس ارائه‌ی خدمات آموزشی به نمایندگان

شورای ملی و شوراهای ولایتی؛ ارائه‌ی خدمات آموزشی به کاندیداها، احزاب سیاسی، کمیسیون تنظیم انتخابات و تجهیز رسانه‌ها در انتخابات پارلمانی 2005 (تمنا، 1387: 172)؛ ممنوعیت کاندیداتوری اشخاصی که از طرف دادگاه به جرایم ضدبشری محکوم شده‌اند در انتخابات ریاست‌جمهوری.

هرچند پیش از 11 سپتامبر مسأله‌ی تروریسم از جمله مسائل مهم در سیاست امنیتی و خارجی آمریکا، به‌شمار می‌آمد، اما بعد از 11 سپتامبر به اولویت سیاست خارجی آمریکا تبدیل شد. آمریکا بعد از 11 سپتامبر به این نتیجه رسید که مهم‌ترین چالش پیش‌رو، نوع نظام‌های سیاسی حاکم در خاورمیانه و افغانستان است (دهشیر، 1384: 8). توافق‌نامه‌ی بن در پی ایجاد یک نظام سیاسی مبتنی بر دموکراسی نمایندگی بود که برطبق اصول مندرج آن می‌بایست هشت‌ماه بعد از تصویب، از طریق دولت انتقالی در سال 2002 و تصویب قانون اساسی جدید، به مرحله‌ی اجرا دربیاید (باقری، 1389: 34-42). هم‌چنین انتخابات ریاست‌جمهوری در اکتبر 2004 و برپایی انتخابات پارلمان و شوراهای ولایتی در سپتامبر 2005 از عمده فعالیت‌های آمریکا، جهت استقرار دموکراسی در افغانستان بود؛ کشوری که آسیب‌های متعدد از ناامنی، فقر، فساد و تجارت گسترده‌ی موادمخدر متحمل شده است در فضایی بحرانی به‌سر می‌برد که نضج‌گرفتن نهادهای نوپای مدرن را در آن، با چالش مواجه می‌ساخت. بنابراین برنامه‌ریزی دقیق و کمک‌های همه‌جانبه نیاز بود تا جامعه‌ی چندپاره‌ی افغانستان را با تنوع قومی، فرهنگی، مذهبی و زبانی، آماده‌ی پذیرش شکل نوینی از زندگی سیاسی نماید.

**3-9. سیاست‌های نرم‌افزارانه‌ی فرهنگی:** رویکرد دموکراسی‌سازی در چارچوب مبارزه با تروریسم معنا می‌پذیرد. آمریکایی‌ها درصدد تغییرات بنیادین در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و ساختار بنیادین قدرت برآمدند و معتقد بودند که در صورت گسترش دموکراسی، ارزش‌ها و الگوهای همسانی با سایر کشورها به‌وجود می‌آید که در سایه‌ی آن منازعات بین بازیگران منطقه، مدیریت و ریشه‌ی افراطی‌گری خشک خواهد شد. در این‌صورت است که افغانستان و همسایگان خواهند توانست به‌صلحی پایدار دست یابند. درواقع بخشی از فعالیت‌های این کشور توسعه‌ی ارزش‌های بود که گاه از داخل این کشور نشأت نمی‌گرفت و ناشی از ارزش‌های غیرومی بود که در نتیجه‌ی سیاست‌های آمریکا در این کشور پی‌گرفته شده بود (کالاها، 1387: 176-173).

چنان‌که برخلاف سند راهبرد امنیت ملی 2002 که در آن، اشاعه‌ی دموکراسی و ارزش‌های دموکراتیک به‌عنوان یکی از اهداف ملی و راه‌های مقابله با تروریسم برشمرده شده بود، در سند 2006 به‌عنوان مهم‌ترین شاخص مطرح شد و چنین آمد که، ما به یاری مردم افغانستان رقتیم تا رژیم طالبان و حامیان تروریسم القاعده را سرنگون و کمک کنیم تا یک حکومت دموکراتیک جدید جانشین آن کنیم و ما بانیان دموکراسی در خاورمیانه هستیم. در این زمینه، چنین تصویری وجود داشت: دموکراسی در بطن قدرت نظامی از فرصت لازم برای تداوم و گسترش برخوردار خواهد شد؛ ضرورت مقابله با دولت‌های مستبد به‌عنوان موانع گسترش آزادی‌خواهی، امری بایسته است؛ امنیت و مقابله با تروریسم از طریق کمک به فرآیندهای دموکراتیزه‌کردن فزون‌تر می‌شود و تقویت نهادها و ارزش‌های دموکراتیک به ایجاد امنیت داخلی و کاهش منازعات و تقویت صلح داخلی و منطقه‌ای کمک خواهد کرد (ارشاد، 1390: 16-15)؛ که نمودی از این اقدامات آمریکا را در برگزاری انتخابات پارلمان (لویه جرگه) یا ریاست‌جمهوری و حضور فعالانه زنان بوده است که تا قبل از این در این کشور ما شاهد آن نبوده‌ایم.

**4-9. سیاست‌های نرم‌افزارانه‌ی امنیتی:** افغانستان در طول دهه‌های گذشته همواره با بحران‌های گوناگون و فقدان امنیت مطلوب مواجه بوده و ناامنی گسترده به‌ویژه در ابعاد اجتماعی و اقتصادی، زبان‌های فراوانی را برای افغان‌ها به‌همراه داشته است. در این شرایط، سیاست منفعت‌گرایانه‌ی آمریکا بر مبنای مداخله نظامی، درجهت استقرار و تقویت امنیت در این کشور به اقداماتی که در ادامه آمده است مبادرت نمود: کمک گسترده‌ی مالی به بازسازی نیروهای مسلح افغانستان (موسوی، 1387: 11)؛ ارائه‌ی مشاوره‌های امنیتی و نظامی به مراجع مربوطه در افغانستان و اتخاذ تصمیم‌های مقتضی مشترک در مواردی که به‌باور مقامات افغانی تمامی ارضی، استقلال و امنیت آن کشور در معرض تهدید و خطر قرار داشت؛ ادامه‌ی عملیات‌های ضد تروریسم در همکاری با نیروهای افغانستان؛ تداوم تبادل اطلاعاتی و استخباراتی

میان نیروهای امنیتی افغانستان با نیروهای آمریکایی (ارشاد، 1390: 162-160)؛ تقویت روابط افغانستان با ناتو؛ امضاء موافقت‌نامه‌ی مشارکت استراتژیک بین آمریکا و افغانستان در سال 2005 (کتاب سبزی، 1388: 282). یکی از چالش‌های بزرگ آمریکا جهت تثبیت امنیت در افغانستان، وجود افراد مسلح باقیمانده از دوران جنگ‌های داخلی است که نمود آن وجود طالبان (نو طالبان) است که آمریکا نتوانسته آن را حذف کند (Dale & Bowman, 2009: 2). در دوران جهاد، گروه‌های مختلفی از قومیت‌های گوناگون برای مبارزه با شوروی تشکیل و هریک از این گروه‌ها، از طرق گوناگون تجهیز شدند. هدف از اجرای طرح خلع سلاح را می‌توان تداوم عملکرد حکومت افغانستان به‌منظور ایجاد یک محیط امن از طریق خلع سلاح و منحل نمودن گروه‌های مسلح غیرقانونی به‌منظور تثبیت وضعیت برای گسترش حکومت مرکزی و حاکمیت قانون دانست (حسن‌زاده، 1389: 89). طرح خلع سلاح یک شرط اساسی برای پیشرفت حکومت مرکزی و اولین سیاست اصلی برای دوران پس از اجلاس بن (2001) بود.

دولت افغانستان با همکاری آمریکا و سایر کشورهای مساعدت‌کننده، کوشش کردند این تحول را به سمت بسط حاکمیت قانون و ایجاد نظام اداری فراگیر سوق دهند. این برنامه با جمع کردن سلاح‌های کوچک و تجهیزات نظامی سنگین می‌توانست به‌عنوان یک راهبرد بسیار حیاتی، بر منحل نمودن گروه‌های شبه‌نظامی فعال تمرکز کند (تمنا، 1387: 138-141). هرچند که از مهم‌ترین آثار این وضعیت، آغاز دور تازه‌ای از بازخیزی طالبان در قالب نوطالبان است. نسل جدید طالبان، سازمانی سیاسی در سطح کشور است که قابلیت ترمیم‌پذیری و بازسازی تشکیلاتی خود را به اثبات رسانده (یوسفی، 1384: 7) و براساس رهبریت سنتی بزرگ‌ترین قوم افغان (پشتون) عمل می‌کند. طالبان جدید تفاوت‌هایی با طالبان گذشته دارند؛ آنان، اجرای شریعت را اولویت خود در مبارزه ندانسته و در مقابل، هدف اول خود را آزادسازی افغانستان از اشغال خارجی‌ها می‌دانند (نامی، 1387: 182). صعود نوطالبان، روند دولت‌سازی نوین افغانستان را با دشواری‌های عمده، مواجه ساخته است. البته همان‌طور که بیان گردیده مشکلاتی از قبیل تداوم خشونت در ساختار این کشور، فقر سیاسی، فقر اقتصادی، عدم حل مسئله طالبان و نوطالبان و... که در مجموعه زمینه‌ای را برای تداوم برخی تنش‌ها در درون سیستم این کشور فراهم می‌آورد؛ چنان‌که شرایط در افغانستان هنوز بغرنج است و هدف نوطالبان که به تدریج جایگزین طالبان شده، تبدیل افغانستان به یک کشور اسلامی با معیارهای طالبانی است. از این‌رو، این گروه دو درخواست غیر قابل مذاکره دارند؛ نخست، عقب‌نشینی تمام سربازان خارجی از افغانستان و دیگری داشتن نقش گسترده‌تر برای شکل‌دهی به ساختارهای قانونی و اجتماعی افغانستان (Giustozzi, 2007: 193).

## 10- نتیجه گیری

سیاست با قدرت پیوند ناگسستنی یافته است که به مرور زمان پچیده و گسترده تر شده است؛ این در صورتی است که، قدرت در عصر حاضر ابعاد جدیدی را تجربه کرده و جنبه‌هایی از آن آشکار شده است که بخشی از آن را می‌توان تحت عنوان قدرت نرم درک کرد و کشورها به‌ویژه ابرقدرت‌ها به این بعد از قدرت توجه خاصی نشان داده‌اند؛ که ما در این کار تحقیقاتی سعی در نشان دادن این بعد از سیاست‌های کشورها داشته‌ایم که در قالب بحث قدرت نرم مطرح شده است و خود مقدمه‌ای برای سیاست نرم‌افزارگرای بوده است. چنان که در مطالعه موردی افغانستان نشان داده شده است که ابرقدرتی چون آمریکا چگونه به سیاست نرم‌افزارنه برای توقیت جنبه سخت قدرت خود روی آورده است.

بنابراین، در شرایط دنیای کنونی، ما شاهد این هستیم که ابرقدرتی هم‌چون آمریکا برای پیش‌برد سیاست و اهداف خود در تمام نقاط دنیا به‌ویژه در دروان بعد از یازدهم سپتامبر، در کشور افغانستان از ابزارهای مختلف قدرت بهره گرفته است؛ چنان که در کنار قدرت سخت که نمود آن در حمله به این کشور (افغانستان) بوده؛ طیفی از اقدامات نرم‌افزارانه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و... را به این منظور به‌کار گرفته است و از این‌رو ضرورت و اهمیت قدرت نرم در دنیا کنونی به‌قدری محسوس و برجسته شده است که کشوری چون آمریکا را نیز ناگزیر از توجه به آن داشته است؛ از این‌رو تداوم سیاست آمریکا در کشور افغانستان نه تنها با ابعاد سخت امکان‌ناپذیر بود؛ بلکه این کشور را بر آن داشته است که به‌منظور حفظ وجهه و مشروعیت خود، از یک‌سو و موفقیت سیاست‌های خود از سوی دیگر به ابزارها و جنبه‌های نرم قدرت توجه کافی و وافی را نماید. درواقع سیاست‌های آمریکا در افغانستان ابعاد پیچیده‌ی قدرت را نمایانگر است و کشورها را بر آن داشته تا به‌منظور دستیابی به اهداف خود از این ابعاد جدید قدرت که گاهاً بیش از ابعاد سخت تاثیرگذارتر هستند بهره گیرند. چنان که یازدهم سپتامبر نشان داد، که کشورهایی هم‌چون آمریکا نیز به‌صرف داشتن قدرت سخت و نظامی نمی‌توانند خود را از گزند خطرات جدید در عصر حاضر در امان نگه دارند.

به نظر می‌رسد بهترین راه ارتقای توان بهره‌گیری از قدرت نرم به‌عنوان یک فرآیند، نیاز به اهتمام جهت اصلاح مدیریت فرهنگی در کشورها باشد. این مدیریت باید دارای ویژگی‌هایی از قبیل طراحی برای پیشبرد سیاست‌های فرهنگی، اجرایی کردن سیاست‌های فرهنگی به‌صورت صریح و روشن، هماهنگی و سازگاری بین سیاست‌های فرهنگی در سطوح مختلف باشد. در این زمینه می‌توان به‌برخی راهکارها برای ارتقای سیاست فرهنگی کشور و توان نرم‌افزاری کشورها اشاره کرد:

- 1- هماهنگی میان سیاست‌های فرهنگی بخش دولتی و غیردولتی، سازگاری، هماهنگی و هم‌سویی بین سیاست‌های فرهنگی در سطوح مختلف، تطابق سیاست‌های اعلامی با سیاست‌های اعمالی در عرصه‌ی فرهنگی و تطبیق ساختارهای اجتماعی با اهداف و سیاست‌های فرهنگی؛
- 2- مشخص کردن ضوابط و قوانین حاکم بر سیاست‌های فرهنگی، کارآمدسازی ساختار و تشکیلات فرهنگی، ارتقای تعامل سازمند، میان کارکنان درون‌سازمانی و برون‌سازمانی دستگاه‌های فرهنگی و به‌طورکلی اصلاح ساختار و کارکرد بخش‌های فرهنگی کشور؛
- 3- ایجاد انگیزه و تشویق فعالیت‌های فرهنگی در ابعاد مختلف به‌منظور زمینه‌سازی برای بروز ابتکارات؛
- 4- برنامه‌ریزی جامع و فرابخشی.

1. اسمیت، رویت (1393)، **نظریه‌های روابط بین‌الملل**، ترجمه حمیرا مشیرزاده و روح‌الله طالبی آرانی، تهران: میزان.
2. امینیان، بهادر؛ کریمی قهرودی، مائده (1391)، **استراتژی دولت - ملت‌سازی آمریکا در افغانستان، دانش سیاسی**، سال 8، شماره 15.
3. افتخاری، اصغر؛ کمالی، علی‌اکبر (1377)، **رویکرد دینی در تهاجم فرهنگ، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی**، گروه انتشارات.
4. انصاری، محمد مهدی (بی‌تا)، **جنگ نرم آمریکا علیه ایران، چیستی و چرایی، سایت بانک اطلاعات نشریات ایران**.
5. ایزدی، فوآده، متین جاوید، مهدی (1392)، **دیپلماسی عمومی ایالات متحده آمریکا در مقابل آمریکاستیزی روسیه، دو فصلنامه قدرت نرم**، سال سوم، شماره 8.
6. پیشگاهی‌فرد، زهرا و دیگران (1390)، **جایگاه قدرت نرم در منافع ملی با تاکید بر جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه راهبرد**، سال بیستم، شماره 61، صص 211-191.
7. جعفری‌پناه، مهدی؛ پوراحمدی، حسین (1392)، **قدرت نرم از دیدگاه اسلام و کاربرد آن در جمهوری اسلامی ایران، دو فصلنامه قدرت نرم**، سال چهارم، شماره 11.
8. جهان‌بین، فرزاد، امامی، اعظم (1393)، **سرمایه اجتماعی حلقه ارتباطی قدرت نرم، امنیت نرم، تهدید نرم، دو فصلنامه قدرت نرم**، سال چهارم، شماره 10، بهار و تابستان، صص 73-49.
9. خلیلی، محسن؛ باهوش فاردقی، محمود (1393)، **برابرسنجی نگاه ایرانی به یورش نظامی آمریکا به افغانستان، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌الملل شهرضا**، دوره 6، شماره 18، صص 79-41.
10. دلیرپور، پرویز (1391)، **زوال قدرت نرم ایالات متحده آمریکا، دو فصلنامه قدرت نرم**، سال دوم، شماره 7، صص 61-45.
11. رنجبران، داود (1380)، **جنگ نرم، تهران: ساحل اندیشه**.
12. رهنمد، عزیز احمد (1392)، **تاریخ روابط بین‌المللی افغانستان طی سال‌های 1298-1351 ه.ش**، کابل: انتشارات خراسان.
13. سنجابی شیرازی، جهانبخش (1389)، **مفهوم‌شناسی و تبارشناسی قدرت و جنگ نرم، فصلنامه سیاستگذاری سیاسی، دفاعی و امنیتی**، سال اول، شماره دوم، صص 156-120.
14. سجادی‌پور، سیدمحمدکاظم؛ زاده‌علی، مهدی (1391)، **اجرای سیاست خارجی، قدرت نرم و ارتباطات مطالعه موردی ایالات متحده آمریکا 2001-1993، دو فصلنامه قدرت نرم**، سال دوم، شماره 7، پاییز و زمستان، صص 97-81.
15. سیف‌زاده، حسین (1382)، **اصول روابط بین‌الملل**، ج 3. تهران: میزان.
16. شریفی، احمدحسین (1389)، **جنگ نرم**، تهران: مؤسسه آموزشی امام خمینی.
17. شفیع‌ی سروستانی، اسماعیل (1372)، **تهاجم فرهنگی و نقش تاریخی روشنفکران**، تهران: سازمان انتشارات کیهان.

18. شهرام‌نیا، سیدامیرمسعود و دیگران (1391)، واکاوی مفهومی قدرت نرم و راهکار (فرصت‌های ایران در قبال آن، **مجله دانش سیاسی و بین‌الملل**، سال اول، شماره سوم، صص 71-88.
19. عسگری، محمود (1389)، رویکرد انتقادی به نظریه‌ی قدرت نرم، **فصلنامه راهبرد دفاعی**، سال هشتم، شماره 28، صص 61-86.
20. فدوی‌بنده قرائی، احمد؛ گرامیان، سعید السادات (1390)، تحول ماهیت قدرت نرم در دوره پسامدرن، **فصلنامه مطالعات قدرت نرم**، سال اول، پیش شماره سوم، پاییز، صص 77-104.
21. قوام، عبدالعلی (1388)، **روابط بین‌الملل؛ نظریه‌ها و رویکردها**، تهران: سمت.
22. قائم‌مقامی، فرهت (1356)، **آموزش یا استعمار فرهنگی**، چاپ سوم، تهران: انتشارات جاویدان.
23. مشیرزاده، حمیرا (1390)، **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران: سمت.
24. کالاهان، پاتریک (1387)، **منطق سیاست خارجی آمریکا: نظریه نقش جهانی آمریکا**، ترجمه داوود غریباق زندی و دیگران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
25. کیوان‌حسینی، سیداصغر (1387)، **واکاوی سیاست کنترل صدور فناوری در استراتژی کلان آمریکا (1945-2008)**، تهران: مؤسسه‌ی آموزشی و تحقیقاتی وزارت دفاع.
26. کیوان‌حسینی، سیداصغر (1387)، تأثیر تحولات افغانستان پس از 11 سپتامبر و سناریوهای پیش‌رو، **مجموعه مقالات تحولات افغانستان**، تهران: اندیشه‌سازان نور.
27. کیوان‌حسینی، سیداصغر (1388)، نظریه‌ی دولت ضعیف و فرومانده؛ بازتعریف جغرافیای سیاسی خشونت، **رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، شماره‌ی 16، صص 90-110.
28. کیوان‌حسینی، سیداصغر؛ جمعه‌زاده، راحله (1390)، سیاست دموکراسی‌سازی در کابینه‌های بعد از جنگ سرد امریکا (کلینتون، بوش و اوباما)، **سیاست دفاعی**، شماره‌ی 77، صص 90-115.
29. متقی، ابراهیم (1382)، عملیات پیش‌دستی‌کننده و تصاعد بحران در خاورمیانه، **مطالعات دفاعی و امنیتی**، شماره‌ی 37-36، صص 140-165.
30. متقی، ابراهیم و دیگران (1388)، تروریسم و جنبش‌های سیاسی-اجتماعی جدید، **سیاست**، دوره‌ی 39، شماره‌ی 1، بهار، صص 35-60.
31. محمدیان، علی (1390)، بررسی سیاست خارجی ایالات متحده‌ی در افغانستان: دولت‌سازی با تأکید بر بازسازی نیروهای مسلح، **تحقیقات سیاسی و بین‌المللی**، شماره‌ی 8، پاییز، صص 121-148.
32. نای، جوزف. (1387)، **قدرت نرم**، ترجمه سیدمحسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران: دانشگاه امام صادق(ع).

### ب) لاتین

1. Brecher, Michael (1993), **Crises in World Politics: Theory and Reality**, UK: Pergamon Press Ltd.
2. Dale, Catherine & Bowman, Steve (2009), **War in Afghanistan: Strategy, Military, Operations, and Issues for Congress**, USA: Congressional Research Service for Congress.
3. Melissen, Jan (2003), **the New Public Diplomacy**, Studies at the University of Minnesota, Duluth, USA.
4. Nye, Joseph S (1990), Soft power, **Foreign policy**, No, 80, PP. 153-171.
5. Nye, Joseph S (2010), **Cyber Power**, Harvard Kennedy School, Belfer Center for Science and International Affairs.